آیا یک موجود قدیر میتواند وجود داشته باشد؟

استدلال دیگر بیخدایان مثبتگرا بر نفی وجود خدا : **آیا یک موجود قدیر میتواند وجود داشته باشد؟** است ، و بحث طولانی و جالبی ارائه شده و هشت تعریف برای قدیر ذکر گردیده و بر هر کدام ایراد گرفته شده و در نهایت تسلیم شدهاندکه :

نتیجه گیری:

> **ممکن است بتوان تعاریف بهتر و دقیق تری را ارائه داد که مشکلات یاد شده به آنها وارد نباشد، اما به هر حال روشن است که خدا آنگونه که بسیاری از خداباوران او را تصور میکنند نمیتواند وجود داشته باشد و هرگاه قدیر را بگونهای بسیار دقیق تعریف کنیم خدا به موجودی بسیار متفاوت تبدیل خواهد شد.**

گویا محکمات فرهنگ خداباوران فراموش شده است!! آنها از مبنی با آخرین تعریف بسیار دقی شما مخالف هستند ، این خدایی که شما با این زحمت میخواهید آن را نفی کنید آنها لحظه به لحظ ر احوال نماز خود آن را نفی میکنند ، از آداب نماز این است که از هر حالی به حال دیگر میروید الل کبر بگویید حتی وقتی او را تنزیه و تسبیح کردهاید تکبیر بگویید از این تنزیه.

جالبتر اینکه بعد از اینکه **آیه قرآن** را شاهد آوردند در مقدمه:

پیشگفتار:

> ....
> خداباوران به این ویژگی خدا معتقد هستند. میدانیم که خدا بر اساس تعریفش کامل است یعنی اگر ویژگی داشته باشد در آن ویژگی حد کمال را دارد، یعنی اگر دانشی داشته باشد دانش او به حد کمال است (علیم است)، یعنی همه چیز را میداند، اگر قدرت انجام کاری را داشته باشد، قدرت او به حد کمال است (قدیر است) یعنی همه کارها را میتواند انجام دهد، اگر زیبایی داشته باشد کمال زیبایی را دارد و از همین رو کمتر دین خدا محوری را میتوان یافت که خدا را قدیر ای قادر مطلق ندانند. بعنوان مثال در کتاب دینی دین اسلام بیش از صد بار نوشته شده است که خداوند بر همه چیز قادر است، بعنوان مثال:

> **سوره بقره آیه ۲۰:**
> **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ...**
> **همانا خداوند بر همه چیز تواناست...**

در پایان مقاله تعریف **قرآن** از قدیر را بسیار ابتدایی و خام دانستند:

> روشن است که تعریف **قرآن** از قدیر بودن خدا بسیار ابتدایی و خام است و اگر خدا "بر همه چیز قادر" باشد، او قطعاً نمی‌تواند وجود داشته باشد.

و حال آنکه قطع نظر از اینکه قرآن **تعریف** ارائه ندادە است ، **نکته‌ای** در همین آیه قرآن هست که در هیچیک از تعریف‌های هشتگانه نیست و اتفاقا جواب کوتاه از کل مقاله همین **نکته** است که با توضیح آن ، خامی مصادق خود را پیدا می‌کند:

اوال تصور کرده‌اندآیه فقط **تعریف اول** را می‌گوید :

بحث:

> وقتی می‌گوییم شخصی ای موجودی قدیر است منظورمان دقیقا چیست؟ یک موجود قدیر چه ویژگی دارد؟ آشکار است که نخستین تعریف از قدیر بودن که به ذهن هر انسانی می‌رسد و رایج‌ترین تعریف در میان عوام و کتاب‌های سطح پایین از نظر فلسفی مثل **قرآن** از قدیر می‌آید این است که:
>
> تعریف 1- موجود الف قدیر است در صورتی که اگر ب یک کار باشد، الف بتواند ب را انجام دهد.

لذا از آن ایرادهای بسیار محکم! که به ذهن احدی از خواص معتقدان به خدا نمی‌رسیده چه برسد به عوام آنها ، بر قدیر بودن خدا وارد کردند که :

> بسیاری از کارها هستند که انجام گرفتن آنها محال است ..... محال است شخصی بتواند سیب قرمزی را خلق کند که آن سیب قرمز نباشد ..... و اگر شخصی ای کتابی بگوید قدیر بودن به معنی این است که موجود قدیر همه **کارها** را می‌تواند انجام بدهد، او در واقع گفته است که آن شخص می‌تواند کارهای محال را انجام دهد، در حالی که کار محال انجام شدنی نیست، بنابر این اگر کسی تعریف 1 را قبول کند، در واقع محال بودن وجود خدا را پذیرفته است و همین مسئله کافی است که نشان دهیم خدای **قرآن** چون "بر همه چیز قادر است" نمی‌تواند وجود داشته باشد، و ممتنع الوجود است.

و حال آنکه آیا نمیدانند از قدیم نقل مجلس بحث‌های کلامی ، امثال اینها ای بالاتر از اینها بوده که مثل آیا خدا قدرت دارد خودش را معدوم کند ، این مثال فنی‌تر از مثال آنها است که گفتند: آیا

خدا می‌تواند سنگی را بسازد که نتواند آنرا از جا بلند کند؟ چون در مثال آنها ، فرض کردن خود آنها تناقض را، آشکار است و نیازی به توضیح ندارد ، ببینید در جمله آنها هم خدا آمده که قدرت مطلق دارد و در کنار آن جمع بین می‌تواند و نتواند کرده ، اما در مثال دیگر تناقض آشکار نیست.

ثانیا در عصر ما آنقدر از محالات و تناقض‌ها ، که حتی زدن نوابغ قرون گذشته واضح بود که تناقض است ، به تناقض نما تبدیل شده که اهل فضل این زمان به این زودیها زیر بار محال بودن ، ای تناقض بودن امری نمی‌روند ، در محافل علمی امروز به سادگی می‌پذیرند : متناهی اما بیکران ، بینهایت اما با کران ، جزء مساوی کل ، دو قلوهایی که یکی 50 ساله هست و دیگری چند ماهه ، کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه خطی منحنی باشد ، از یک نقطه بیرون یک خط ال اقل دو خط موازی با آن خط رسم شود که هیچکدام آن را قطع نکنند ، زوایای مثلث 180 درجه نباشد و مثلث کاستی مثبت یا منفی یا صفر داشته باشد ، مثال مستقیم به طرف بالا در فضا برود ولی از طرف دیگر به همانجا برگردد ، دو قطار متحرک یکی در دیگری حرکت کند و عمل ساده جمع حساب را زیر سؤال ببرد ، رنگ اصلی با رنگ طیفی متفاوت باشد ، فوتون ماهیتی موجی ذره‌ای داشته باشد ، واحد طول دلخواه نباشد ، ستاره‌ای را که هم اکنون در تلسکوپ می‌بینیم موجود نباشد ، هزاران سال پیش از بین رفته باشد ، واقعه‌ای را که الآن به چشم مسلح خود در حال انجام شدن می‌بینیم هزاران سال پیش واقع شده باشد ، و ده‌ها مورد از این قبیل که هر کس معلومات عمومی‌ای تخصصی او بیشتر باشد بیشتر می‌داند ، و اکنون به این فقره از عبارت آنها نگاه کنید:

> اگر کسی این تعریف را برای قدیر بودن خدا تایید کند عدم وجود خدا را بلافاصله تایید کرده است زیرا احتمال وجود موجود الف صفر است. بسیاری از کارها هستند که انجام گرفتن آنها محال است، مثلاً محال است کسی بتواند مثلثی رسم کند که مجموعه زوایای داخلی آن بیش از 180 باشد، محال است کسی بتواند عددی را نام ببرد که عددی بزرگتر از آن وجود نداشته باشد، محال است شخصی بتواند عددی را نام ببرد که فرد باشد و قابل تقسیم بر دو باشد، محال است شخصی بتواند حیوانی را خلق کند که حیوان نباشد. محال است شخصی بتواند سیب قرمزی را خلق کند که آن سیب قرمز نباشد. بعبارت دیگر تمام کارهایی که در انجام آنها تناقضاتی وجود دارد کارهایی محال هستند و اگر شخصی ای کتابی بگوید قدیر بودن به معنی این است که موجود قدیر همه کارها را می‌تواند انجام بدهد، او در واقع گفته است که آن شخص می‌تواند کارهای محال را انجام دهد، در حالی که کار محال انجام شدنی نیست، بنابر این اگر کسی تعریف 1 را قبول کند، در واقع محال بودن وجود خدا را پذیرفته است و همین مسئله کافی است که نشان دهیم خدای قرآن چون "بر همه چیز قادر است" نمی‌تواند وجود داشته باشد، و ممتنع الوجود است.

ملاحظه کنید تمام این مذکورات به طور مطلق محال نیست ، مثال رسم مثلثی که زوایای آن بیش از 180 درجه باشد در تمام هندسه‌های بیضوی ممکن است بلکه محال است رسم مثلثی که زوایای آن 180 درجه باشد ، نام بردن بزرگترین عدد در کدام دستگاه و سیستم ریاضی منظور است مثال در سیستم ساعت عددی بزرگتر از 24 نیست ، مثال عدد فرد در سیستم اعداد گویا قابل تقسیم بر دو است ، پیشتر توضیح دادم که یکی از چالشهای مهم اصل تناقض وحدت زمان است و نباشد حال آنکه اساسا زمان واحد مورد شک است چه مانعی دارد که در(آن واحد) موجودی حیوان باشد و نباشد یعنی در نصف اول حیوان باشد و در نصف دوم حیوان نباشد؟ و همچنین سیب قرمز باشد و نباشد ، و هر چقدر(آن) را کوچک فرض کنید کوچکتر از آن ممکن است ، و اتفاقا در مورد قرمز بودن و نبودن وجوه دیگر غیر از مسأله وحدت زمان هم هست و توضیح آن گذشت ، و واضح است که مقصود من انکار

اصل محال نیست و ای انکار محال بودن تناقض فی الجمله نیست بلکه میخواهم بگویم در نظر بگیری اگر قبل از کشف هندسههای ان اقلیدسی یک بیخدای هندسه دان به یک باخدای مثل خود میگفت آیا خدا میتواند مثلثی رسم کند که مجموع زوایای آن کمتر از 180 درجه باشد؟؟ جواب چه میشنید؟ و بحث آنها چقدر به درازا میانجامید؟

ثالثا جواب اصلی در کلمه شیئ است که در آیه آمده و در هیچ یک از تعریفهای هشتگانه نیامده است ، برای توضیح آن به این چند جمله نگاه کنید:
إنّاللهَ علی کلّ**شیئ** قدیر ، خدا بر هر **چیزی** تواناست.
إنّاللهَ علی کلّ**فعل** قدیر ، خدا بر هر **کاری** تواناست.
إنّاللهَ علی کلّ**امر** قدیر ، خدا بر هر **امری** تواناست.

کار و امر معنای عام و توصیفی دارد ولی شیئ ابژه است که از دسترس منطق دور است ، تناقض در منطق مطرح است یعنی در فضایی که فرضها به دست ما است ، اما ابژه تابع ما نیست بلکه همان طور که سابق گفتم ابژه خیل نواب را به دنبال خود میکشد تا کارها و رفتارها و وصفهای او را از نظر منطقی و فلسفی تحلیل کنند ، و در تمام هشت تعریف ذکر شده محور قدرت تعبیرهای : کار ، کاری منطقا ممکن ، موقعیت منطقا ممکن ، وضعیت ارضا کننده و حوزه قدرت است که تاکید بر اینکه متعلق قدرت میتواند ابژه باشد نشده است به خلاف تعبیر قرآن که مستقیما متعلق قدرت را شیئ قرار داده است.

مگر چه تفاوت میکند کار بگوییم یا شیئ؟ مثالی میزنم وقتی میگوییم : "سیب قرمز است" ، این به عنوان یک قضیه در منطق، چهار چوبی دارد که اجازه نمیدهد از آن فراتر رویم و چه از منظر منطق گزارهها و چه منطق محمولات مجاز نیستیم "سیب قرمز نیست" یا "سیب سبز است" بگوییم ، اما وقتی سر و کار ما با یک ابژه است هم سیب بودن و هم قرمز بودن هر دو وصف است برای تودهای از ذرات بنیادین که منبع مخابره پیامهایی برای ما است ، حال میتوانیم یک دوربین بر آن زوم کنیم و میتوانیم دهها دوربین در رصد او به کار بگیریم ، یک دور بین بسان ادراکات یک شخص از ابژه هاست در قبال ادراکات افراد مختلف ، اکنون میپرسیم آیا محال است که این دوربینها تصویرهای متفاوت از این منبع مخابره ثبت کنند؟ مثلا یکی قرمز و دیگری سبز؟ واضح است اینجا جولانگاه منطق نیست ، نمیتوانیم بگوییم اصلا نیازی نیست به فیلم دوربینها نگاه کنی چون میدانیم محال است سیب هم قرمز باشد هم سبز ، بلکه حتی عقل محال نمیداند که یک پرتو در دو فاصله متفاوت توسط دو دوربین دو گونه ثبت شود و در همین فاصله طول موج او تغییر کند ، به عبارت دیگر پیام دریافتی تنها تحت تاثیر منبع مخابره نباشد و بستر پیام هم تاثیرگذار باشد ، و سیستم پیام گیر هم که بحث خاص خود را دارد.

بنابر این قدیر یعنی کسی که ابژهها وبستر آنها نزد او مثل ایدهها و ذهن نزد صاحب ذهن است بلکه همین تشبیه هم صحیح نیست چون به تعبیر فلسفی اولی "ما منهِ الوجود" و دومی "ما به الوجود" است ، اما تا حدی میتواند این را واضح کند که بسیاری از امور که منطق اجازه نمیدهد ، ذهن از عهده آن بر میآید و اذا متفکریم را به سوی کشف منطقهای گوناگون میکشاند ، و کسی که ارباب قدرت قدیر را ابژهها میدانند وقتی به امثال این شبهات منطقی بیخدایان نگاه میکند آن مثل بازی شاه و وزیر بچهها میبیند که با دنیای سیاست و واقع مطلب چقدر تفاوت دارد ، و اذا نزد او واضح است که قرآن خام است ای دشمن او.

> مثال بسیار معروفی در در وجود موجود قدیر با تعریف 2 وجود دارد که به قضیه خلقت سنگ معروف است.
> آیا خدا میتواند سنگی را بسازد که نتواند آنرا از جا بلند کند؟

> بر اساس اصل دووالانسی (بیوالانسی) منطق، مقدار حقیقی هر گزاره (قضیه)ای یا درست است یا غلط، بر همین اساس پاسخ به این پرسش نیز باید یا مثبت (آری) باشد یا (خیر).
> اگر پاسخ خداباور آری باشد، او تاییدی کرده است که خدا میتواند این سنگ را بسازد، ولی نمیتواند آنرا بلند کند. یعنی خداباور تاییدی کرده است که یکی کار (بلند کردن سنگ) وجود دارد که خدا از عهده آن بر نمیآید. یعنی ما به مقصود خود رسیدهایم و نشان دادهایم که وجود قدری با تعریف 2 محال است.
> اگر پاسخ خداباور نه باشد، او تاییدی کرده است که خدا نمیتواند چنین سنگی را بسازد، یعنی او باز هم تاییدی کرده که حداقل یک کار وجود دارد که خدا از پس آن بر نمیآید، پس باز هم وجود موجودی قدری با تعریف 2 محال است.
> از آنجا که پاسخ این پرسش از دو حالت بالا نمیتواند خارج باشد، وجود قدری با تعریف 2 قطعاً محال است. مشخص است که این سوال خداباور را کیش و مات میکند و به او نشان میدهد که وجود خدایش غیر ممکن است، و معمولا همین مثال بسیار ساده و روشن برای در کردن وجود خدا برای افراد عامی و ان آشنا به این بحث کافی است. خدا با این تعریف از قدری مانند یک مثلث چهار گوش است که وجود آن محال است. بنابر این هرکس معتقد باشد خدا همه کارها را به غیر از کارهای منطقاً غیر ممکن میتواند انجام بدهد در واقع اعتراف کرده است که خدا قطعا نمیتواند وجود داشته باشد و همین مثال کافی است برای اینکه نشان دهیم خدایی که قرآن معرفی میکند نمیتواند وجود داشته باشد.

از آنچه ذکر کردم جواب اینها واضح شد ، فرض آنها اول خود آنها را بازنده کرده ، چون محتوای فرض این است : خدای قدری که میتواند هر سنگی را بلند کند آیا میتواند سنگی بیافریند که نتواند بلند کند؟! جواب این است که خدا میتواند بینهایت سنگ دلخواه بیافریند و میتواند همه را بلند کند ، چون فرض قدرت مطلق برای او شده ، مثلا میگوییم آیا میشود سیب قرمزی موجود باشد که قرمز نباشد؟ میگویید نمیشود ، میگوییم پس سیب قرمزی موجود نخواهد بود! ، چه جواب میدهید؟؟ میگویند آیا خدایی که میتواند هر سنگی را بلند کند میتواند سنگی را بلند نکند؟ میگوییم نمیتواند ، میگویند پس خدایی وجود ندارد!!

و بهتر است بقیه بحث ، و اشکالات سخت تری!! که مطرح کردهاندمثل اینکه چون خدا نمیتواند بنشیند **پس وجود ندارد** را به نسلهای آینده واگذار کنیم شاید جوابی برای آن پیدا کنند!

و در پایان دوباره به نتیجه گیری آنها باز گردیم:

نتیجه گیری:

> ممکن است بتوان تعاریف بهتر و دقیق تری را ارائه داد که مشکلات یاد شده به آنها وارد نباشد، اما به هر حال روشن است که خدا آنگونه که بسیاری از خداباوران او را **تصور** میکنند نمیتواند وجود داشته باشد و هرگاه **قدری** را بگونههای بسیار دقیق تعریف کنیم خدا به **موجودی** بسیار متفاوت تبدیل خواهد شد.

اولا بعدا توضیح خواهم داد که خدا موجود به وجود وصفی نیست ، و انکار او به نوعی اثبات اوست و فرار از او فرار به سوی اوست ، و سرگردانی بشر در توصیف مبدء حقائق ای از نقص بشر است و

ای از فرامنطقی و فراشناختی بودن مرجع مطلق همه حقائق است.

ثانیا یک مطلب کلی در رابطه با تمام صفات خدا این است که هر چند صفات خدا مطلق و بینهایت است اما هر بینهایت مصبّخود را دارد بدون اینکه از بینهایت بودن خارج شود ، مثلا مصبّو دامنه قدرت ، ابژه است یعنی تنها وجود وصفی ، و شامل حقائق ثابت نمیشود ، ولی مصب علم شامل حقائق ثابت هم میشود ، و در عین حال هم قدرت بینهایت است و هم علم ، مثلا مجموعه اعداد گویا عضوهای بیشتری نسبت به مجوعه اعداد طبیعی دارد (و منافاتی ندارد که هر دو شمارا هستند و کاردینال واحد دارند) و این زیادی عضوها ، سبب نمیشود که مجموعه اعداد طبیعی از بینهایت بودن خارج شود.

ثالثا در معارف دینی بین صفت ذات با صفت فعل تفاوت قائل میشوند که بحث آن گستردهاست و اگر منابسبتی پیش آمد ذکری از آن خواهم کرد.

بازبینی #1
ایجاد شده 4 مه 2025 16:36:06 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 مه 2025 15:41:40 توسط ... .